

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۳۱ جولای ۲۰۱۲

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۴۲

به ادامه گذشته:

تاکتیک ها و سیاست هائی را که سوسیال امپریالیزم روس و مزدوران آنها، جهت خنثا ساختن برنامه مبارزاتی "ساما" علیه پدیده تسلیم طلبی، پیش گرفته بودند، به آنچه تا اکنون از آن صحبت به عمل آمده نشده بلکه زنجیر آن با دو حلقه دیگر کامل می گردید.

این دو حلقه با آن که از لحاظ بستر و محل تطبیق آن از هم مغایرت داشتند، مگر نیروهائی که به انجام آن توظیف شده بودند، در همه حال یکی بودند. یعنی اخوان المسلمین و تشکلات برخاسته از آنها در همکاری با دولت های فوق ارتجاعی ایران و پاکستان.

بر همین مبنا، از یک جانب روسها و دولت دست نشانده سخت تلاش می ورزید، تا عناصر شناخته شده مربوط جنبش چپ به خصوص آنهائی را که در پراتیک مبارزاتی شان جنگ مسلحانه را نیز داشتند، به وسیله عمال شان در احزاب اسلامی به خصوص حزب اسلامی گلبدین و جمعیت ربانی در پاکستان و سازمان نصر به علاوه دو نهاد قبلاً تذکار یافته در ایران، نه تنها زیر نظر داشته باشند بلکه در مواقع لازم یا به وسیله تروریستهای خودشان و یا هم با پشتیبانی نهاد های امنیتی آن دو کشور، از بین ببرند، چنانچه گذشته از قتل های مرموزی که اینجا و آنجا صورت پذیرفته شاید بتوان بارزترین نمونه های آنها را در ایران در قتل های فجیع قومندان داوود از کلکان، رضوانی از قره باغ غزنی، عصمت قندهاری و ده ها تن دیگر در همانجا، مشخص نمود؛ عین سیاست منتها در ابعاد گسترده تر در پاکستان نیز عملی شده، تعقیب و کشتن ده ها و صد ها رهبر، کادر و عضو نهاد های چپ در پاکستان، نمونه های بارزی از چنان سیاستی به شمار می آمدند.

فضای ترور و اختناقی که در هردو کشور همسایه علیه نیروهای انقلابی حاکم شده بود، یکی از معضلات دیگری بود که می توانست برنامه کار "ساما" را در مبارزه علیه تسلیم طلبی آسیب پذیر ساخته از سرعت آن بکاهد. به خصوص وقتی که حسین جاسوس، ماهیت اصلی اش را آشکار ساخته، دست به پخش آن بخش از اوراق تحقیقی که در اختیار داشت زد، گذشته از آن که تمام اعضای "ساما" را که در پشاور و کوئته و به زندگانی نیمه علنی روزگار می گذرانیدند، دست بسته تسلیم اخوان و دولت ارتجاعی پاکستان نمود، آنهایی را که به شکلی از اشکال پای شان در مرداب و خیانت تسلیم طلبی لغزیده و آمادگی آن را داشتند تا با قطع رابطه با دولت دوباره به دامان مردم خویش برگردند، چنان هراسان ساخت که برای مدتهای مدیدی جهت زنده ماندن خود، همان روابط ننگین را حفظ نمودند. و اگر این و یا آن فردی چون "سنگین" و یا "سرباز" تصمیم گرفتند تا به آن روابط خاتمه دهند، از آنجائی که درب های "ساما" را بر روی خود بسته یافتند، به طرف "شورای نظار" و "مسعود" روگردانیده، خیانت نخستین شان را با خیانت جدیدی کاملتر ساختند. هرچند در آنجا هم از طرف سردمداران اخوان چیزی به جز سرب داغ بهره ای نبرده، با توطئه های رسوائی به قتل رسیدند.

دومین حلقه ای که این زنجیر را کامل می نمود، تشدید کار علیه "ساما" و "شعله ئی" ها در درون جبهات نبرد مسلحانه بود. همان طوری که دیدیم دولت که از آغاز سال ۶۰ با تشدید کار استخباراتی قادر شده بود در اکثر جبهات مربوط به احزاب اسلامی نفوذ نماید و بر مبنای همان نفوذ آنها را چنان به جان هم انداخته بود که هریک از طرفین، روسها را ضامن بقای خویش تصور نماید، به دنبال آن که "ساما" در کلکان، با قطع روابط تسلیم طلبانه و تصفیه جسدی عناصر خود فروش و جاسوس، به کوه صافی پناه برد، متوجه یک نکته دیگر نیز گردید و آن بستن و گرفتن هر نوع عقبگاه از نیروهائی که می خواستند از دولت ببرند، بود.

جهت تطبیق چنان سیاستی صرف نظر از ماهیت ذاتی تجاوز گرانه، غیر انسانی و ضد ملی اخوان، برخورداری از شبکه های مقتدری از عوامل نفوذی در میان اخوان، این امکان را برای دولت همیشه مساعد می ساخت تا عندالموقع و در شرایط مساعد، با نیروی اخوان براین و یا آن جبهه لشکر کشیده، به قلع و قمع آنها بپردازد. خوانندگان عزیز!

بادر نظر داشت تمام آنچه به ارتباط جبهه کوه صافی، پناهگاه بودن آن منطقه در کل، سیاست هائی که دولت دست نشانده جهت خنثا ساختن برنامه های مبارزاتی "ساما" علیه تسلیم طلبی رویدست گرفته و همان طوری که تا حال خواننده اید، ابعاد آن چنان و وسیع و گسترده بود که حتا امروز بعد از سپری شدن سه دهه از آن تاریخ برای بسیاری از مدعیان علم انقلاب نامفهوم و غیر قابل درک مانده است، نوشته آمدیم، اینک نخست چگونگی قتل عام کوه صافی را از نزدیک دیده، بعداً می بینیم که شبنامه نویس، با بستن چنان اتهامی به این قلم از چه کس و یا کسانی خواسته است دفاع نماید.

نوشتم که ما ۵ نفر (این قلم، قومندان قادر، رفیق شفیق، رفیق ص. و رفیق بریالی) یک هفته قبل از بروز آن واقعه در شرایطی جبهه را ترک نمودیم که نیروهای جدیدی در آنجا متمرکز شده و از لحاظ عددی و موجودیت کادر های نظامی و سیاسی نبودن ما نمی توانست برای حیات جبهه خطر ساز به شمار بیاید.

این که ظرف یک هفته یعنی بعد از مسافرت ما به پاکستان و آغاز آن توطئه دوگروپ دیگر نیز هریک به طرفی عازم شده اند، در بدترین حالت می تواند اشتباه در ارزیابی آن رفقاه به شمار رفته تا جائی که این قلم از قضایا اطلاع دارد، نمی توانم دست توطئه را در تصمیم آن رفقاه دخیل بدانم.

یعنی در زمانی که فاجعه کوه صافی به وقوع پیوست، جمعاً در حدود ۳۰ نفر از رفقاء در آن جا وجود داشتند- نباید فراموش نمود که ما در جریان ۸ ماهی که در کوه صافی بودیم بار ها اتفاق افتاده بود که با تعدادی کمتر از ۲۰ نفر آنجا را حفظ نمائیم- تا جایی که رفقای زنده مانده از آن فاجعه نقل نموده اند و با شناختی که امروز از تمام قضایا به دست آمده است، باید آن فاجعه چنین اتفاق افتاده باشد:

مقاومت دلیرانه رفقای سازمان در مقابل سه هجوم زمینی و هوایی روسها و مزدوران شان و به شکست کشاندن آن تهاجمات از یک سو، همکاری صمیمانه با مردم کوه صافی در تصرف پوسته های امنیتی "بندیخانه" و "علی خواجه" توأم با چند عملیات نظامی دیگر از جانبی و از همه مهمتر یافتن این امکان که رفقای "ساما" قادر شوند خود و سیاست های شان را به توده ها معرفی بدارند، نه تنها روسها و مزدوران شان را متوجه یک خطر بالقوه از جانب "ساما" ساخت، بلکه نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان را نیز متوجه اهمیت قضیه ساخته، در واقع هردو دشمن مردم افغانستان یعنی سوسیال امپریالیزم روس و مزدورانش در یک سو و ارتجاع هار اسلامی و باداران امپریالیستی شان را در سوی دیگر به خطر رشد "ساما" متوجه ساخت.

اینجاست که به کاملترین شکل آن تبنای و وحدت بین هردو دشمن صورت پذیرفته در کنار آن که اخوان المسلمین - نباید فراموش نمود که روسها در تمام دورانی که با مصر رابطه داشتند دارای قویترین شبکه استخباراتی در درون "ازهر" مصر و از آن طریق برخوردار از تعداد زیادی کادر مذهبی در تمام کشور های به اصطلاح عربی بودند که نمی توانست در جریان ۱۴ سال اشغال افغانستان و حتا اکنون با استخبارات روسها در ارتباط نبوده و نباشد- با فرستادن ۱۴ تن از رهبران عرب به کوه صافی جهت مجاب ساختن مخالفت های احتمالی مردم محل و دو عضو "آی.اس.آی."، برنامه نابودی "ساما" را فراهم می نماید، روسها ها نیز از طریق شخص "احمد شاه مسعود" که به اعتراف "مولوی عارف" دست راست وی در آن جنایت، به مثابه جایزه جهت کشتار هریک از اعضای "ساما" یک میلیون افغانی از روسها دریافت داشته بود، داخل میدان شده دو تن از قومندانهای جمعیت اسلامی را هریک "تورن فیض محمد" و "مولوی عارف" را در کنار نیروهای عربی که از پاکستان آمده و به محض ورود، تمام صلاحیت جبهه "خالص" را از آن خود ساخته بودند، قرار داده بنای حمله بر "ساما" را چیدند.

این که اکنون بعد از گذشتن ۳۰ سال ما بیائیم و از راه دور قضاوت نمائیم که رفقای حاضر در محل دچار اشتباهات تاکتیکی، سیاسی، ایدئولوژیک و یا رزمی گردیدند، صرف نظر از آن که هیچ دردی را درمان نمی کند به نحوی از انحاء اهانت روا داشتن به خون آن رفقای پاکباز است که در همان مقطع تاریخی جان خویش را جهت آزادی کشور و رفاه مردم آن در زیر شعار یا مرگ یا آزادی سازمان فدا نموده اند. چه صرف نظر از آن که ما تمام جزئیات قضیه را نمی دانیم تا بدانیم و قضاوت نمائیم که تصامیم تاکتیکی آنها در همان مقطع چقدر درست و یا نادرست بوده است، نباید یک نکته دیگر را نیز فراموش نمائیم که این بسیار ساده است تا ما بر مبنای درس آموزی از اشتباهات آنها طرح ها و پیشنهاداتی را ارائه داشته آنها را مورد انتقاد قرار بدهیم. پیشنهاداتی را که اولاً هیچ معلوم نیست آیا در همان زمان هم می توانست در ذهن ما خطور نماید و یا خیر و ثانیاً صحت و سقم آن پیشنهاد نیز وابسته به آن می توانست باشد که در عمل چه نتیجه ای بار خواهد آورد.

حال با در نظرداشت تمام آنچه به ارتباط آن مسأله نوشتیم و با در نظرداشت عمق توطئه ای که رفقاء قربانی آن گردیدند و با در نظرداشت آن که در ذات خود آن عملیات اگر نگوئیم اولین بلکه به جرأت گفته می توانیم کاملترین شکل همکاری بین شرق و غرب، بین سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم، بین مزدوران روس و مزدوران امریکا، بین اخوان بین المللی و سیستم امپریالیزم در کل، بوده است، وقتی کسی پیدا شود و این قلم و یا فردی از افراد دیگر

"ساما" را با چنان اتهام ردیالانه و غیر شرافتمندانه بخواد زیر سؤال قرار بدهد، نمی دانم شما در مورد همچو شخصی چه حکم می نمائید، برای من چنان شخصی به علاوه آن که یکی از نوکران امپریالیزم، سوسیال امپریالیزم و ارتجاع هار است که می خواهد بر جنایت آشکار آنها پرده استتار بکشد، به زبان وطنی هم شخصی است بی ناموس و فاقد شرافت انسانی، فردی که به زبان خود شبنامه، از آمیزش خودش با مادرش به دنیا آمده است. و اما این که شبنامه نویس و یا حاجی استخباراتی چرا چنین ادعائی را نموده است، بیشتر از بروز خشم محتاج تحلیل خاص خود است.

دوستانی که با نوشته های این قلم آشنائی دارند، به نیکوئی از موجودیت نوشته ای زیر عنوان " سال ۱۷۴۷ میلادی، باز تولد یک کشور کهن" اطلاع دارند، آلهائی که خود نوشته را از نظر گذرانیده اند، دلیل نگارش آن را نیز می دانند که فردی در تورنتو پیدا شده بود با اسم مستعار "چهره نما" که در نشریه ای به نام "فروغ" بزرگترین مصیبت را پیدایش و موجودیت افغانستان دانسته بود. من هم به اندازه وسع و توان خود، آن نوشته را انتقاد نموده ضمن انتقاد از نوشته، احمد شاه مسعود (ارشد الخاینین) را نیز در چندین زمینه، مورد حمله قرار داده- یکی از آن موارد قتل عام کوه صافی بود- و از طرفدارانش خواسته بودم تا پا پیش نموده نخست برادری وی را با مردم افغانستان به اثبات برسانند، بعداً میراث پیشکش شان.

حاجی استخباراتی و یا همان شبنامه نویس، در همان زمان تا جائی که برایش امکان داشت سخت کوشش به عمل آورد تا من را از کاری که پیش گرفته بودم باز داشته، همیشه زمزمه می کرد:

"رفیق جان این طور افراد زیاد است، وقتت را به پاسخ آنها ضایع نساز"

من با آن که در آن زمان به نیت آن دلسوزی ها پی نبرده بودم مگر با قاطعیت برایش پاسخ دادم، برای من مبارزه جهت تثبیت هویت افغانستان و دفاع از هویت تاریخی آن هیچ گاهی وقت ضایع ساختن نبوده و نیست، به علاوه افشای جنایات اخوان به خصوص "احمد شاه مسعود" و طغفروش و قاتل رفقای ما در کوه صافی، اندارب و قندوز نه تنها هیچ زمانی ضیاع وقت نیست، بلکه یکی از وظایفی است که انجام آن را دینی بر دوش خویش می دانم.

از این قضیه سالها گذشت، از آن جائی که جوابم را به "چهره نما" داده بودم و او هم جرأت نکرد دیگر دنبال آن بحث های خاینانه را بگیرد، دیگر در مورد وی فکر هم نمی کردم. تا این که شبنامه پخش شد و با دوستان مشفق و آن عده از رفقای که به عمق شناخت شان باور مندهستم، در زمینه به مشوره پرداختم. وقتی ضمن یکی از صحبت ها یکی از رفقاء گفت که حاجی استخباراتی با نشریه "فروغ" همکاری داشته به علاوه آن که آن نشریه را از طریق دکانش پخش می نمود، خودش نیز زیر نام "چهره نما" برای نشریه قلم می زد، تقریباً معما های زیادی برابم حل گردید.

معمای آن قیافه چابلسانه و دریوزه گرانه، آن التماس ها که پشت "چهره نما" را رها نموده و قلم را با وی ضایع نسازم، معمای رنگ به رنگ شدن در قسمت خراسان و افغانستانی بودن، معمای پشتون ستیزی شرمنده، معمای اسلام نمائی و خود را در زیر ریش بزی و لقب حاجی پنهان نمودن، معمای ستایش از ارشد الخاینین و ده ها مطلب دیگر.

اینک می توانم، آن انسان پست و عاری از شرافت را خوب درک نمایم. او که در همان زمان وقتی "چهره نما" را به میدان طلبیدم، به نسبت جبن برخاسته از گذشته های ننگین در خود جرأت رویارویی مستقیم را نمی دید، همیشه منتظر فرصت بود تا چه وقت زهرش را چکانده، انتقام ارشد الخاینین را از من بستاند، آلهائی که حاجی استخباراتی را می شناسند به نیکوئی می دانند که وی فردی است حقیر و کینه توز. چون توان، ظرفیت و جرأت تقابل رویاری

را در خود نمی بیند لذا همه چیز را در ذهن خود نگهداشته وقتی متیقن گردد که شناخته نمی شود، زهرش را می چکاند.

این خاین به ملت که از قرار معلوم به همین تازگی ها بار دیگر با یکی از جواسیس نامدار روس در شهر گلف دیدن نموده، یکی از آن افرادیست که به خاطر تأمین منافع شخصی و خانوادگی اش، حاضر است برخون صد ها و هزاران انسان شریف پا بگذارد، در نتیجه حواله چنان اتهامی از جانب شخصی چون او، خوبترین جایزه ای می تواند باشد که فردی در جریان مبارزه به دست می آورد.

ادامه دارد